

برداشت‌های در نظریه اجتماع معاصر

آنتونی الیوت و برایان ترنر

ترجمه:

فرهنگ ارشاد



سرشناسه	: البوت، آنتونی، ۱۹۶۴ - م.
عنوان و نام پدیدآور	: برداشت‌هایی در نظریه اجتماعی معاصر/آنتونی البوت، برایان ترنر ترجمه فرهنگ ارشاد.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات جامعه‌شناسان، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۷۲۰ ص؛ ۱۷×۲۴ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۹۹-۱۲-۹
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: عنوان اصلی: Profiles in contemporary social theory, 2001.
موضوع	: علوم اجتماعی -- فلسفه
موضوع	: دانشمندان علوم اجتماعی
موضوع	: ترنر، برایان اس.، ۱۹۴۵ - م.
شناسه افزوده	: Turner, Bryan S.
شناسه افزوده	: ارشاد، فرهنگ، ۱۳۲۰
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ب۴ ۷۴الف / ۶۱ H
رده‌بندی دیویی	: ۳۰۰/۹۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۱۱۴۸۵۴

این اثر، مشمول قانون حمایت مولفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است، هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مولف (ناشر) نشر یا پخش یا عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

جامعه‌شناسان

فروشگاه و نمایشگاه مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، رویروی درب اصلی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، همکف، پ ۳۳۳، فروشگاه جامعه‌شناسان، تلفن: ۶۶۰۰۰۵۵

WWW.JAMEESHENASAN.COM / Email: Sociologists15@gmail.com

برداشت‌هایی در نظریه اجتماعی معاصر

آنتونی البوت - برایان ترنر

ترجمه:

دکتر فرهنگ ارشاد

چاپ اول ۱۳۹۰ تهران تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان لیتوگرافی: رویداد چاپ: نماد

ISBN: 978-600-5999-12-9

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۹۹-۱۲-۹

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۱	پیش‌گفتار مترجم
۱۱	مقدمه گردآورندگان: آنتونی الیوت و برایان ترنر
۲۳	۱. مارتین هیدگر (ریچارد پولت)
۴۵	۲. ژرژ باتای (مایکل ریچاردسن)
۶۳	۳. موریس مرلو-پونتی (نیک کراسلی)
۸۶	۴. هربرت مارکوزه (داگلاس کلنر)
۱۱۳	۵. تئودور آدورنو (آندرو بوئی)
۱۳۰	۶. والتر بنیامین (گریم گیلوش)
۱۵۵	۷. یورگن هابرماس (پاتریک باثرت)
۱۷۱	۸. اروینگ گافمن (آن برانامان)
۱۹۳	۹. پیتر برگر (برایان س. ترنر)
۲۱۰	۱۰. میشل فوکو (استیفن کتز)
۲۳۰	۱۱. ژان-فرانسوا لیوتار (ویکتور ج. سیدلر)
۲۵۲	۱۲. ژاک لاکان (آنتونی الیوت)
۲۷۲	۱۳. ژاک دریدا (کریستینا هاولز)
۲۹۲	۱۴. رولان بارت (کریس روجک)
۳۱۳	۱۵. ژولیا کریستوا (کلی آلپور)
۳۳۱	۱۶. لوس ایریگاری (کارولین بین بریج)
۳۴۹	۱۷. ژان بودریار (مایک گین)
۳۶۷	۱۸. ژیل دلوز و فلیکس گتاری (پل پتن)

۳۸۷	۱۹. پل ویریلیو (جان آرمیتاژ)
۴۰۴	۲۰. آنری لِفُور (راب شیلدز)
۴۲۵	۲۱. پل ریکور (کاتلین بلیمی)
۴۴۴	۲۲. نیکلاس لومان (جیکوب آرنولد)
۴۶۲	۲۳. چارلز تیلور (مارکوس آسلویچی و فرانسیس دوپوئی-دری)
۴۸۱	۲۴. ریچارد رورتی (برایان س. ترنر)
۴۹۹	۲۵. نانسی چودورو (جنوفری گرشنسن و میشل ویلیامز)
۵۱۷	۲۶. آنتونی گیدنز (آنتونی الیوت)
۵۳۷	۲۷. اولریش بک (نیک استیونسن)
۵۵۵	۲۸. پی‌یر بوردیو (بریجت فاوئر)
۵۷۷	۲۹. زیگمونت باومن (بری اسمارت)
۵۹۴	۳۰. دونا ج. هاراوی (پاتریشیا تی‌سی‌نتو کلاف و ژوزف شنیدر)
۶۱۴	۳۱. فردریک جیمسن (شون هومر)
۶۳۳	۳۲. استوارت هال (کریس روجک)
۶۵۲	۳۳. جولیت میچل (سارا رایت)
۶۷۱	۳۴. ادوارد دبلیو. سعید (برایان اس. ترنر)
۶۹۱	واژه‌نامه

پیش‌گفتار مترجم

گاهی گفته می‌شود، ترجمه یک اثر می‌تواند عموماً باز-توزیع دستاورد علمی در جامعه‌ای به شمار آید که اثر مزبور به زبان رایج در آن جامعه برگردانده می‌شود. اما، ترجمه علاوه بر کارکردی که در باز-توزیع (و حتی باز-تولید) اندیشه علمی دارد، بی‌تردید می‌تواند بر تحول فرهنگی جامعه و شناخت‌شناسی خواننده تأثیر زرف داشته باشد. آثاری از این دست، به‌ویژه متنی که درونه نظری و فلسفی بیش‌تری دارد، نمی‌تواند فقط به ترجمه تحت‌اللفظی متن محدود شود، و حداقل به همان اندازه که مترجم می‌کوشد محتوای مطلب را بفهمد و سپس به روی کاغذ بیاورد، خودبه‌خود دست به نوعی تفهیم و تفسیر می‌زند. از این‌رو می‌توان گفت کار ترجمه، نوعی تفسیر هم هست. بر همین پایه، در اثری که از یک زبان خارجی به زبان داخلی - مثلاً به فارسی - برگردانده می‌شود، صرفاً به حکم این‌که اصل مطلب از نویسنده دیگری است، بار مسئولیت از دوش مترجم برداشته نمی‌شود. و از این نقطه‌نظر، ترجمه کتاب حاضر بسیار مشکل‌تر از کارهای قبلی این مترجم بوده نکته دیگری هم در کار هست که مترجم نمی‌تواند تلاش خود را فقط به ترجمه جمله به جمله و بند به بند متن محدود کند، گو این‌که در کتاب حاضر در این‌باره تلاش جدی شده است به نظر می‌رسد ارزش امانت‌داری، منحصر به رعایت این اصل صوری و حداقلی نمی‌شود. مترجم وظیفه دارد گاهی هم مطلب یا نکته‌ای را از باب توضیح، نقد، یا تکمیل بحث به متن بیفزاید. این روش پسندیده و مسئولانه که پیشینیان ما به آن بسیار پای‌بند بودند، تحشیه و تعلیقات نامیده می‌شد. به یمن رعایت مجموعه‌ای از این‌گونه اصول شکلی و تفسیری و محتوایی بود که کار نیاکان ما در سده سوم و چهارم هجری را «نهضت ترجمه» خوانده‌اند. اما، کار امروز ما بیش‌تر مکانیکی است و اگر ناقص نباشد، کم‌ترین فایده را به خواننده می‌رساند.

حال که ترجمه، نوعی تفسیر متن است، بدیهی می‌نماید که مترجم وظیفه دارد - حداقل گه‌گاه -

نکته‌ای توضیحی، تکمیلی، یا احتمالاً انتقادی به متن بیفزاید. شک نیست که خواننده هم وظیفه دارد متن و حاشیه را با دقت انتقادی بخواند. در این صورت است که ترجمه، کوششی در حد باز-تولید علم به شمار می‌آید. در تکمیل همین مطلب بد نیست اضافه شود که مترجم کتاب حاضر (که ششمین کار او در ترجمه متون نظری است) در پرتو تجربه گذشته خود، به نکات ظریفی دست یافته، که هرچند شاید تازه نباشد، اما یادآوری آن برای دانشجویان ما سودمند و بلکه ضروری است. یک نکته به عنوان نمونه این‌که به دلایل گوناگون تاریخی، بعضی زبان‌های اروپایی که طی یکی دو قرن گذشته، اعتبار بین‌المللی یافته‌اند، به‌ویژه زبان انگلیسی که برای این مترجم آشنا تر است، در طول زمان و در اثر استعمال، صیقل‌های زیادی خورده و از دقت و استحکامی متمایز برخوردار شده‌اند. دقت در زبان گفتاری یا نوشتاری، با دقت در اندیشه پیوند متقابل دارد. منظور این‌که متون علمی به زبان انگلیسی عموماً از دقتی ساختاری برخوردار است که فهم آن برای ما آموزنده است. دقتی که در این زبان اعمال می‌شود، فراتر از رعایت اصول صرف و نحو و قواعد لغت‌شناسی است، و قضیه‌ای کیفی و تاریخی در زبان‌شناسی و شناخت‌شناسی محسوب می‌شود. این مترجم آرزو دارد که ما هم به این نکته ظریف بیشتر آشنا شویم و در مباحث علمی و منطقی، از ذکر عبارات تعارف‌آمیز، هیجانی، حشو، گزاره یا سهل‌انگانه، و بی‌پایه و غیرمستند که همه ضد-دقت و مخل منطق علم هستند خودداری کرده و به جای آن اصل دقت را رعایت کنیم. بدیهی است نخست باید خودمان به این اصل مهم پای‌بند باشیم، سپس از دانش‌آموزان و دانشجویان خود بخواهیم که دقیق‌نوشتن، دقیق‌گفتن، دقیق‌شنفتن و دقیق‌اندیشیدن را رعایت کنند. به نظر می‌رسد نهاد ترجمه می‌تواند در این باره تأثیر به‌سزایی داشته باشد و خواندن آثار ترجمه‌ای، علاوه بر فایده محتوایی، در یادگیری اصل دقت هم به خواننده کمک نماید. تردیدی نیست که روان‌نویسی هنر والایی است، اما ترجمه خوب آن است که اول دقیق باشد، سپس روان یا به عبارتی دیگر دقت کلام نباید فدای روان‌نویسی شود.

در کتاب حاضر حاوی دیدگاه‌های روشنفکران سده بیستم است. بعضی از این اندیشمندان هنوز زندگی علمی فعال دارند. گاهی در محافل علمی این پرسش مطرح می‌شود که آیا اصولاً بحث و بررسی دیدگاه‌های پسانوگرایی و پساساختگرایی و بعضاً روشنفکرانه، برای ما مناسبی دارد یا ندارد؟ با وجودی که از تظاهرات روشنفکرانه بیزارم و آن را مایه تحریف اندیشه می‌دانم، ولی باز هم پاسخ به پرسش مزبور مثبت است. اگر یک وظیفه و رسالت آرمانی جامعه‌شناسی را کوشش در آگاهی یافتن و آگاهی‌دادن بدانیم، امید می‌رود ترجمه این‌گونه متون، گامی کوچک در جهت این رسالت باشد. و این قوی‌ترین انگیزه مترجم برای برگرداندن این کتاب به فارسی و ادامه ترجمه آن بود. وانگهی، چنانچه دانشجویی بخواهد این رویکردها را، به دلیل عدم مناسبت‌شان با شرایط

اجتماعی ما به نقد بکشد، لازم است آگاهی نسبتاً کافی از مبانی و اصول آن‌ها داشته باشد؛ وگرنه کاری در حد عیب‌جویی، هیجان‌زدگی، و القاء تعصبات شخصی و غیرعلمی انجام داده است. این رویه غیرعلمی در بین عامه مردم شاید قابل اغماض باشد، ولی برای کسانی که خواهی نخواهی در جرگه روشنفکری قرار گرفته‌اند، قابل قبول نیست. بدیهی است رد یا قبول رویکردی که با این رویه صورت گیرد، اعتبار علمی ندارد. اکنون در جامعه ما گروهی از روشنفکران با جدیت از جریان روشنفکری غربی طرفداری می‌کنند و گروهی هم با هیجان به مخالفت با آن برخاسته‌اند.

نقد بینش‌های روشنفکری پست‌اجددخواهی (پسا-مدرنیته)، در میان بسیاری از اندیشمندان غربی هم رواج دارد. برای اندیشمندان مزبور این پرسش مطرح است که با توجه به شرایط جهان پس از جنگ جهانی دوم و ویرانگری‌های مادی و معنوی آن و نیز پس از تقسیم مجدد قدرت بین نیروهای قدرتمند سرمایه‌داری جدید و یا متاخر و نواستعمارگران، رویکردهای جدید تا چه اندازه تبیین‌کننده واقعیت‌های زندگی امروز هستند؟ شاید پرسش دقیق این باشد که آیا این رویکردها، تبیینی بر شرایط بحرانی بین‌المللی است، یا خود نمودی از این بحران است؟ (لوکاج (1885-1991) در قضاوتی کلی، دیدگاه‌های کنونی (و از جمله اگزیستانسیالیسم) را تفکر عصر بحران و تجاهل می‌داند (لوکاج، 1373، ص پانزده پیش‌گفتار). کوزر جامعه‌شناس آمریکایی آلمانی‌تبار (که بیش‌تر از برخی متفکران آمریکایی، متأثر از زیمل، هگل، و ایده‌آلیسم آلمانی است) انتقاد می‌کند که جامعه‌شناس امروز بیش‌تر به نظریه‌های تنگ‌دامنه (small-scale) پرداخته و راه ذهن‌گرایی افراطی را در پیش گرفته است. وی عقیده دارد هنوز هم باید آثار دورکیم، زیمل، و مارکس را مطالعه کرد تا تمرکز بر انگیزه‌های فردی، ما را از بررسی الزام‌های اجتماعی غافل نکند (نقل از ریتز، 1374، 566). کوزر در جایی دیگر پا را از این هم فراتر نهاده و احتمالاً در مورد کسانی که از رهگذر تظاهرات روشنفکری می‌خواهند برای خود وجهت علمی فراهم کنند، با عبارت «لمپنیسم روشنفکری» یاد می‌کند (Coser, 1998: ch7). همچنین، بعضی روشنفکران از روشنفکران دیگری چون ژان پل سارتر و فرانسوا لیوتار با عنوان «شیاد روشنفکری» نام برده‌اند، که به نظر می‌رسد صرف‌نظر از دیدگاه آن‌ها، چنین قضاوتی با اصول و اخلاق علمی بیگانه است.

هم‌اکنون موجی از جنبه‌های نظری و عملی پسانوگرایی در جامعه ما، و به‌ویژه در گروه‌های روشنفکری رسوخ کرده است، به طوری که پس‌لرزه‌های آن در بین جوانان ما نوعی سردرگمی و بی‌هنجاری به بار آورده است. هرچند گسترش خوی بی‌هنجاری و قانون‌گریزی مستلزم تبیین‌های دیگری هم هست، ولی به نظر می‌رسد چه آن‌هایی که سنگ پست‌مدرنیسم را در جامعه ما به سینه می‌زنند و ژست و سخنان روشنفکرانه از خود بروز می‌دهند، و چه آن‌ها که به شدت یا با تمسخر آن را انکار می‌کنند، هر دو نیاز به مطالعه بیش‌تری در این زمینه دارند. در هر صورت، رد یا قبول رویکرد

پسانوگرایی و پساساختگرایی افرادی چون دریدا، بودریار، بوردیو، لیوتار، فوکو و... چندان ساده نیست. نقدهای تأمل‌برانگیز آن‌ها علیه امپراتوری‌های رسانه‌ای و به پدیده‌ای موسوم به «انقلاب انفورماتیک تکنولوژیک» و ترفندهای مختلف اقتدارگرایانه و یا آنجا که ویرلیو، توسعه صنایع نظامی و شبکه اطلاعاتی را پدیده‌ای شوم می‌شناسد (که همه در کتاب حاضر مطرح شده است)، چیزی نیست که این نظریه‌پردازان را با عناوینی مانند «هزیان‌گو» و «شیاد» متهم کنیم. دلوز، روشنفکر فرانسوی پساساختگرایی، بر نظام سرمایه‌داری می‌تازد و آن را نظامی برای تولید ثروت عظیم و رنج عظیم توصیف می‌کند؛ و ارائه رویکرد ساختارشکنی (شالوده‌شکنی، واسازی یا ساخت‌زدایی هم ترجمه شده است) را نوعی عمل سیاسی بر علیه نظام‌های مقتدر حاکم بر جوامع غربی می‌داند. درحالی‌که منتقدانی چون ایگلتن در بحث از میشل فوکو، از «پژوهش‌های غنی و منسجم» او یاد می‌کنند (ایگلتن، ۱۳۸۰: ۲۰۷)، به سادگی نمی‌توان آن‌ها را تخطئه کرد و احیاناً به مسخره گرفت. تردیدی نیست که این متفکران، عموماً به جامعه‌شناسی سطح خرد و ذهن‌گرایی شدید روی آورده و حاصل کار آن‌ها به اشاعه نوعی محافظه‌کاری، و موضع‌گیری لیبرالی و احتمالاً رمانتیکی کمک کرده است، که این خود قابل تأمل و نقد هست.

اوج‌گیری نظریه اجتماعی کنونی، ازجمله پسانوگرایی و پساساختگرایی و رویکردهایی چون ساختارشکنی، و یا سازه‌گرایی (پیتز برگر و توماس لاکمن) و... همه ریشه‌های تاریخی-اجتماعی قابل مطالعه‌ای دارند. ظهور نازیسم در آلمان که خود حاصل تعارض‌های نظام سرمایه‌داری بود، و مرزهای عقلانیت و دیوانگی، و ملی‌گرایی و انسان‌ستیزی را درهم ریخت و تأثیر شوم خود را برای همیشه باقی گذاشت؛ سیاست خشن و تمامیت‌خواه استالینی در روسیه شوروی که در شعارها با نظام سرمایه‌داری مبارزه می‌کرد و درنهایت آب به آسیاب دشمن می‌ریخت، با روش‌های اقتدارگرایانه فاشیستی و سرکوبگر برخی حکومت‌های اروپای غربی فاصله چندانی نداشت. این‌ها همه شرایطی را برای شکل‌گیری مواضع پساساختارگرایی و پسانوگرایی فراهم نمود.

از سوی دیگر، شرایط تاریخی دهه ۱۹۶۰، به‌ویژه رویدادهای سال ۱۹۶۸ نمود بارز اعتراض روشنفکری بر علیه اقتدارگرایی حاکم بر جوامع اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا بود. چنان‌که اعتراض بر علیه جنگ ویتنام و نیز سیاست‌های ضد بشری تبعیض نژادی، از عوامل برانگیزاننده جنبش دانشجویی سال ۱۹۶۸ بود. جنبش مزبور به سرعت اروپا را فراگرفت و حتی امواج آن تا ایران هم رسید. اما نمود آن در فرانسه و به‌ویژه در دانشگاه سوربن پاریس بسیار چشمگیر و نمادین بود. به طوری که نه فقط ساختار حکومتی فرانسه را از پایه به لرزه درآورد، بلکه نظام سرمایه‌داری را به‌طور کلی تهدید می‌نمود. بعضی تصور می‌کردند انقلاب دیگری در فرانسه و اروپا در حال وقوع است اما به عللی چند، ازجمله ضعف بنیان‌های ایدئولوژیک و تشکیلاتی، قدرت اعتراض

دانشجویی توان مقاومت و دوام در برابر اقتدار پیدا و ناپیدای حکومت‌ها را نداشت. روشنفکران دریافتند که جنبش آن‌ها با سرکوب مواجه شده است، درحالی‌که در همان دوره، برخی جنبش‌های ضد استعماری کشورهای کمتر توسعه یافته موسوم به «جهان سوم» با موفقیتی نسبی پایان یافت (برای نمونه: ن. ک. کالینیکوس، ۱۳۸۳، فصل ۱۱).

جنبش روشنفکری دهه ۱۹۶۰ که در آغاز امیدبخش بود، در نهایت با ناکامی فروکش کرد و چیزی جز سرگستگی و سرخوردگی از خود باقی نگذاشت. نشانه‌های غرور انگیز جنبش، رفته رفته از خیابان‌های پاریس برچیده شد و به محافل روشنفکری درونگرا (فکری و فیزیکی) کشیده شد. یکی از پیامدهای سنگین آن این بود که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، روشنفکران دریافته‌اند که اقتدار حکومتی قوی‌تر از آن است که بتوانند با آن مبارزه مؤثر کنند، از سوی دیگر پذیرش شرایط آن هم برایشان دشوار بوده است. گویی تحمل سرگستگی اجتناب‌ناپذیر است.

بحران عمیق و پیچیده نظام سرمایه‌داری اخیر، به‌ویژه از دهه ۱۹۹۰ به این سوی که ارتباط متقابل با قضایای مزبور دارد، و شرایط نامعلوم و پیش‌بینی‌ناپذیر امروز زیر عنوان اغواکننده جهانی «سازی» (و نه جهانی شدن)، نیاز از جمله زمینه‌های مؤثر برای شکل‌گیری نظریه‌های کنونی بوده است. سناریوی ساختگی و کنونی جهانی‌سازی، با بهره‌گیری و فرصت‌طلبی از مواضع و «پیش‌بینی‌ناپذیری آینده» که پسانوگرایی و پسا ساختگرایی در مقابله با «پروژه روشنگری» (قرن ۱۸) از آن دفاع می‌کنند، فضای زندگی مردم جهان را، به گفته زیگمونت باومن، آلوده و «پلشت» کرده و بذریعۀ آن را در سراسر دنیا پراکنده است. مجموعه این شرایط تاریخی، اقتصادی و سیاسی، نه فقط دیدگاه‌ها و نظریه‌های کلاسیک اجتماعی را زیر سؤال برده، بلکه مبانی آن‌ها یعنی مفاهیم «حقیقت»، معنا، و شناخت را که میراث عصر خرد (مدرنیسم) است مورد تردید قرار داده است. رویکردهای دهه‌های پایانی سده بیستم، عموماً حاصل این وضعیت سرگستگی و واپس‌نشینی است (برای نمونه: ن. ک. ایگلتن، ۱۳۸۰: ۱۹۵ - ۲۰۰ و ۳۰۴ - ۳۰۹). بنابراین، شاید نظریه مورکهایمر (به نقل از بشیریه، ۱۳۷۸، ص ۱۷۳) درست باشد که عقیده دارد علم و نظریه‌های کنونی خود دچار بحران است (همچنین: ن. ک. گلدنر، ۱۳۶۸، فصل ۱۰ و ۱۱).

بسیاری از روشنفکرانی که دیدگاه آن‌ها در کتاب حاضر بررسی و احیاناً نقد شده است، در رویدادهای سال ۱۹۶۸ به‌طور مستقیم و فعال شرکت داشته‌اند. بارزترین چهره نمادین و اثربخش آن هربرت مارکوزه بود که حتی در ایران دهه ۱۳۴۰ مظهر روشنفکری و نماد اعتراض شناخته شد. لیونار، یکی از روشنفکرانی است که جنبش مزبور بر ذهنیت او تأثیر ماندگار داشته، و خود او هم بر این امر اعتراف دارد. به دنبال این رویداد است که او بیزاری خود را از هرگونه اقتدار و اقتدارگرایی ابراز می‌دارد. بی‌دلیل نیست که افرادی مانند او و میشل فوکو، عقل و دانش را ابزاری برای اعمال

اقتدارگرایی دانسته‌اند. سرخوردگی افرادی چون لیوتار چنان است که آرزوی «بی‌باوری» و «فراموشی» را می‌کنند. هنگامی که او به عنوان معلم زبان فرانسوی به الجزایر می‌رود و آثار استعمار حکومت فرانسه را از نزدیک مشاهده می‌کند، چنان آسیب و زخم التیام‌ناپذیری را بر پیکره فرهنگ و تمدن و روحیه مردم بومی احساس می‌کند، که فراموشی و غفلت را تنها راه گریز برای رهایی از تضاد درونی و فکری خود می‌بیند و حتی با پدیده‌های چون «خاطره‌پردازی» به مخالفت برمی‌خیزد. زیرا حفظ خاطره، فراموشی را به عقب می‌اندازد! این واکنش لیوتار یا مقاومت منفی او ما را به یاد نظریه‌پردازان «غفلت» می‌اندازد. یکی از آن‌ها امام محمد غزالی است که احتمالاً در واکنش به استبداد حکومتی و رفتار خردستیز فرزندان سلجوق، بحث غفلت را نظریه‌پردازی می‌کند. او این اندیشه را در کتاب *احیاء علوم‌الدین* مطرح می‌نماید و در جای‌جای همین کتاب است که خواننده خود را از نزدیک شدن به سلاطین و حکام برحذر می‌دارد. او می‌گوید ستون این جهان غفلت است. به نظر او زندگی جمعی مردم با نوعی غفلت همراه است که اگر زدوده شود، زندگی ناممکن می‌گردد. این تفکر به احتمال زیاد حاصل دوره‌ای است که دنیای ذهن او دگرگون شده، و از «مدرسه به خانقاه» و از اشتغال در دربار سلجوقی به عالم عرفان روی آورده است. از مشاهده دسیسه‌بازی حکام و کشاکش‌های جنگ قدرت، که زیر عنوان‌هایی مانند استدلال و زرنگی سیاسی پنهان شده، روی برتافته و به عشق عارفانه پناه برده است (غزالی، ج ۳، کتاب نکوهش جاه و ریا، و کتاب ذم دنیا، همچنین نقل از سروش). بازاندیشی درباره غفلت، به عرفان شرقی محمد غزالی و دیگر عرفای مسلمان محدود نمی‌شود. این تفکر ریشه در نصوص مسیحی نیز دارد و برخی اندیشمندان امروز اروپا در کشاکش بین گذشته - اندیشی و آینده‌نگری چنین می‌گویند که ناتوانی در فراموشی گذشته، راه آینده‌نگری را مسدود، و «آزادی ما را محدود می‌کند». پل تیلیش توصیه‌هایی برای فراموشی فعال و ارادی می‌کند. او می‌گوید «ناتوانی در به یاد آوردن، دقیقاً همان قدر ویران‌کننده است که ناتوانی در فراموش کردن» (تیلیش، ۱۳۸۴: ۱۸). همین متفکر، نوعی فراموشی را نیز مطرح می‌کند که همراه با سرکوب است. او می‌گوید آن‌چه را نمی‌توانیم تحمل کنیم، سرکوب می‌کنیم [درواقع از آن چشم می‌بندیم و سرکوب می‌شویم!] و «فراموشی از راه سرکوب، ما را آزاد نمی‌کند، بلکه رابطه ما را با عامل رنج قطع می‌کند» (همان).

آیا اوج‌گیری تفکر پسانوگرایی، حاصل یا نمود نوعی عرفان پساتجددخواهی است، یا متأثر از افکار بنیان‌کن نیچه‌ای؟ شاید بتوان آثاری از هر دو سرمشق [پارادایم] را در تفکر پسانوگرایی و پساساختگرایی مشاهده کرد، که به عقل و علم و حقیقت تاخته‌اند. قضاوت کردن درباره اندیشه نیچه نیاز به ژرفکاوای بیشتری دارد، ولی تصور نمی‌رود بتوان مشی او را با تفکر عرفانی (افلاطونی، مسیحی، یا اسلامی) بازشناسی کرد. با وجود این، آرمان او درباره «آب‌مرد»، ناظر بر شخصیتی

نمادین است که بر عقل و شعور و قدرت و شهرت پرستی خویش مهار زده و نیروی خود را صرف خلاقیت و سازندگی می‌کند. این آرمان، با تفکر افرادی چون دیوجانس و مولانا جلال‌الدین بلخی هم‌سوی است که شب‌هنگام با چراغ گردشهر به دنبال «انسان» متعالی می‌گردند، یا چون حافظ که می‌خواهد «جهان را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد». آنسل پیرسن در کتاب *هیچ‌انگار تمام‌عیار...* که درباره‌ی نیچه نوشته شده است به کسانی اشاره دارد که تحت تأثیر این فیلسوف سنت‌شکن بوده‌اند. برای نمونه در شرح اندیشه‌ی ریچارد رورتی می‌نویسد، او به ما توجه می‌دهد که همچون نیچه «هیچ‌انگاری بورژوا» باشیم (پیرسن، ۱۳۷۵: ۲۲۶-۲۳۳). ژیل دلوز نیز متأثر از نیچه بوده است، چنان‌که به پیروی از او معتقد است، وظیفه‌ی علم، کشف حقیقت نیست چون حقیقت کشف‌شدنی نیست بلکه ساخته‌شده است. او در همین زمینه اشاره می‌کند که نیچه همه‌ی فیلسوفان از سقراط تا هگل را محکوم می‌کند که فلسفه را به تباهی کشانده‌اند و آن‌ها را افرادی می‌داند که همواره اطاعت‌پیشگی و فرمانبرداری را گودن نهاده‌اند (دلوز، ۱۳۷۸: ۴۱-۴۶). یان کرایب به‌روشنی اعلام می‌دارد فلسفه‌ی پسانوگرایی تا حدود زیادی مدیون فیلسوف آلمانی، نیچه است که نظرات خود را در پایان سده‌ی نوزدهم تدوین کرده و فلسفه‌ی بوج‌گرا، آنارشیتی، و اگزیستانسیالیستی را توصیف کرده است. در کار او شاهد مضمون‌هایی هستیم که در پسانوگرایی دوباره مطرح می‌شوند (کرایب، ۱۳۷۸: ۲۳۴). به تشخیص کرایب، اغلب نوشته‌های پسانوگرایی، رنگ‌وبوی آنارشیتی دارد (همان مأخذ، ۲۳۶). دل‌مشغولی نیچه‌ای با قدرت، به بیان دغدغه‌های سیاسی بسیاری از روشنفکران فرانسوی دهه‌ی ۱۹۶۰ و پس از آن یاری رساند. سرخوردگی از شکست مه ۱۹۶۸ و پیامد آن برای ایجاد هر دگرگونی بنیادی... این نظر را تقویت کرد که تاریخ عبارت است از توالی شکل‌های سلطه (کالینیکوس، ۱۳۸۳: ۴۸۱). فوکو آموزه‌ی خواست قدرت نیچه را می‌پذیرد و محور تدوین متنی کلیدی یا عنوان نیچه، تبارشناسی، تاریخ قرار می‌دهد. همچنین در بحث محوری کتاب نظارت و تنبیه [مراقبت و تنبیه و انضباط و مجازات هم ترجمه شده] و تحت عنوان فصلی به نام «سراسربینی» تحلیلی خواندنی و تأمل‌برانگیز از قدرت نظارت ارائه می‌دهد؛ در این بحث هم تحت تأثیر اندیشه‌ی معروف نیچه به عنوان «خواست قدرت» یا «اراده‌ی معطوف به قدرت» است؛ نیچه قدرت را بنیان تحلیل عمده امور اجتماعی می‌داند (فوکو، ۱۳۷۲؛ دریفوس، ۱۳۷۶: ۳۱۶-۳۲۸).

یان کرایب می‌نویسد تکوین اندیشه‌ی پسانوگرایی در جهت بی‌نظمی [آنارشیزم؟] یا به عبارت دقیق‌تر به سوی تأکید بر تکرار نظم‌ها و رنگارنگی آن بوده است. او می‌افزاید «پسانوگرایی هم در مقام نظریه و هم در تجلیات هنری آن، به ما می‌گوید که زندگی کردن در جامعه‌ی مدرن غربی برای گروه کثیری از مردم چگونه است؛ در شرایطی که گاهی اوقات و شاید اغلب اوقات حس می‌کنم جهان در مسیر دیوانه‌شدن قرار دارد: تغییر بسیار شتابان است و هیچ چیز پایدار نیست» (کرایب، ۱۳۷۸: ۱).

(۲۴۵). این صاحب‌نظر در برداشت جامع‌تری از فهم نظریه‌های امروزی می‌نویسد: «آن‌چه ما را به سمت پسمادرنیسم می‌راند، صرفاً ناکامی ساختارگرایی نیست، بلکه تهی‌شدن کارکردگرایی از تبیین‌های علی، تکوین مکتب‌کنش متقابل نمادی، همراه با کلیه پیامدهای نسبی‌گرایانه آن، و تکوین و تأسیس روش‌شناسی مردم‌نگر است که همگی بخش‌هایی از این فراینداند، و با بهره‌گیری از اصطلاحات روشنفکرانه می‌توان گفت میان‌کنش متقابل نمادی، روش‌شناسی مردم‌نگر، و پسانوگرایی پیوند و منافع مشترک وجود دارد» (همان، ۲۴۰-۲۴۱).

در هر صورت، در این تردیدی نیست که نظریه‌های اجتماعی دوران کنونی، که شاید بتوان با اندک مسامحه، همه را زیر عنوان نظریه‌های پساتجددخواهی نام برد، سزاوار نقد‌های بنیادی هستند، ولی چنانچه دانشجوی علاقه‌مند، آگاه شود که این نظریه‌ها در اثر چه شرایط و عوامل تاریخی-اجتماعی شکل گرفته و گسترش یافته‌اند، شاید با نقادی عالمانه‌تری با آن‌ها برخورد کند. هرچند به نظر می‌رسد که نظریه‌های پساتجددخواهی، واکنشی در برابر رفتار اقتدارگرایانه - و ظاهراً دموکراتیک - است و مناسبت خود را با نظام سوداگرایانه سرمایه‌داری کنونی نشان داده است (همان‌گونه که دریدا در این کتاب ثابت کرده است). اما در این هم تردیدی نیست که بسیاری از این نظریه‌ها، رنگ‌وبوی محافظه‌کاری و احیاناً رمانتیک را دارند.

همچنین نظریه‌های مزبور بیشتر به جهان‌بینی فردگرایانه و خرد و ذهن‌گرایی مفرط گرایش دارند. با وجود این، رویکردهای ظریف انتقادی، همراه با توجه مجدد به روان‌کاوی فروید و پسا فرویدی، و نگرش بین‌رشته‌ای و رهایی از تجربه‌گرایی محض پوزیتیویستی، از نقاط قوت این نظریه‌ها است. هرچند که اگر فاصله‌گرفتن از تجربه‌گرایی، منجر به غرق‌شدن در ذهن‌گرایی مفرط شود، آن هم قابل دفاع نیست، زیرا تجربه‌ذهنی و عملی هر دو در بالندگی علم تأثیر تعیین‌کننده دارند، و شاید درست‌تر آن باشد که تفکیک و دوگانگی قابل‌شدن بین عمل و نظر و ذهن را به کلی فراموش کنیم. با توجه به نکاتی که به اختصار در آغاز پیش‌گفتار آمد، شاید انتظار می‌رفت که حواشی و توضیحات بیش‌تری به متن افزوده می‌شد. حجم کتاب، سنگینی متن، مباحث پیچیده ذهن‌گرایانه و عواملی دیگر، اجازه نمی‌داد که توضیحات حاشیه‌ای گسترده‌تر بر متن اضافه شود، و شاید این پیش‌گفتار تا حدودی جهت‌جبران همین کمبود و کوششی مقدماتی در حد آمادگی دانشجو برای فهم عمیق‌تر این اثر بوده باشد.

امید می‌رود این اثر در معرض بررسی دقیق و نقادی خوانندگان ژرف‌بین قرار گیرد تا خدمت ناچیزی را که این اثر به دانشجویان ارائه می‌دهد، تقویت نماید. علاوه بر پاورقی‌های اندکی که در جای جای کتاب افزوده شده، بعضی نکات توضیحی که کوتاه بوده و از چند کلمه یا یک عبارت بیش‌تر نبوده در متن و در داخل [] آمده است. از آن‌جا که نویسندگان مقاله‌ها هم گاهی برای توضیحات مختصر از همین رویه استفاده کرده‌اند، مترجم کوشیده است تا به گونه‌ای روشن نماید که

کدام قسمت در متن انگلیسی از قبل وجود داشته و کدام را مترجم به متن فارسی افزوده است. ضمناً اشاره می‌کنیم که عموماً نام لاتین افرادی در پاورقی آورده شده که در فهرست منابع پایانی فصل مربوطه نبوده است. همچنین از آوردن معادل انگلیسی بسیاری از اصطلاحات در پاورقی خودداری شد، زیرا از یک سو این اصطلاحات بسیار زیاد بود ثانیاً در فهرست واژه‌نامه پایانی کتاب عموماً آمده است.

در پایان، همچون آثار قبلی وظیفه خود می‌دانم که از حمایت و همکاری و احساس مسئولیت همسر ارجمندم خانم آذرمینا در تهیه این اثر سپاسگزاری نمایم.

کوشش آقای عبدالله سالاروند را که با وسواس زیاد در مطابقت دادن دستنوشته‌های ترجمه با متن اصلی به ویرایش این اثر همت گماشتند ارج می‌گذارم، از آقای دکتر بیژن عبدالکریمی که بازخوانی دقیق فصل اول (مارتین هیدگر) را پذیرفته و پیشنهادهای سودمندی ارائه دادند ممنونم. اندیشمندان و نظریه‌پردازان معاصر هر کدام کمتر یا بیشتر تحت تأثیر هیدگر بوده‌اند. از مسئولان محترم انتشارات جامعه‌شناسان و سرکار خانم امیری مقدم که بر مراحل مختلف آماده کردن این اثر برای چاپ همکاری نمودند تشکر و قدردانی می‌نمایم.

ف.ا.

منابع

علاوه بر منابعی که برای تهیه این پیش‌گفتار استفاده شده و در این جا فهرست می‌شود، از متن اصلی کتاب ترجمه‌شده نیز بهره کافی گرفته شده است:

ایگلتن، تری، نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، ویراست دوم، نشر مرکز، ۱۳۸۵.
 بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم، ج ۲، چاپ دوم، نشر نی، ۱۳۷۸.
 پیرسن، آنسل، هیچ‌انگاری تمام‌عیار: مقدمه‌ای بر اندیشه سیاسی نیچه، ترجمه محسن حکیمی، انتشارات خجسته، ۱۳۷۵.

تبلیش، پل، «فراموش کردن و فراموش شدن»، ترجمه علی عباس‌بیگی، روزنامه شرق، ش. ۶۱۹، ۱۶ آبان ۱۳۸۴.
 دریفوس، ه، رابینو، پ. میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، ۱۳۷۶.

دلوز، ژیل، نیچه، ترجمه پرویز همایون‌پور، نشر گفتار، ۱۳۷۸.

ریترز، جرج، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
 غزالی، محمد، احیاء علوم‌الدین، به کوشش حسین خدیو جم، ج ۳، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰. یادآوری این نکته مربوط به نظریه غفلت، در کتاب رازدانی، روشنفکری و دینداری (۱۳۷۱)، صص ۵۶-۵۸ اثر عبدالکریم سروش، از غزالی اقتباس و گسترش داده شده است.

عبدالکریم سروش، از غزالی اقتباس و گسترش داده شده است).

فوکو، میشل، «سراسرینی»، ترجمه ناهید مؤید حکمت، مجله فرهنگ، ش ۱۵، تابستان ۱۳۷۲، صص ۱۵-۳۶.

کالینیکوس، آکس، درآمد تاریخی بر نظریه اجتماعی، ترجمه اکبر معصومی‌بیگی، نشر آگه، ۱۳۸۳.

کرایب، یان، نظریه اجتماعی مدرن، از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخیر، نشر آگه، ۱۳۷۸.

گلدنز، آلون، بحران جامعه‌شناسی عرب، ترجمه فریده ممتاز، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.

لجت، جان، پنجاه متفکر بزرگ: از پساساختگرایی تا پسامدرنیته، ترجمه محسن حکیمی، نشر خجسته، ۱۳۷۸.

لوکاج، گئورگ، پژوهشی در رئالیسم اروپایی، ترجمه اکبر افسری، انتشارات علمی-فرهنگی، ۱۳۷۳.

Coser, L.A., *A Handful of Theistfes*, New Brunseick, 1988.

www.ketab.ir

مقدمه‌گرد آورندگان

آنتونی الیوت و برایان ترنر

کتاب برداشت‌هایی در نظریه اجتماعی معاصر، راهنمای جامعی برای آشنایی با اندیشمندان و صاحب‌نظران سرشناس در نظریه‌های اجتماعی امروز است. این مجموعه دربرگیرنده مباحث انتقادی اندیشمندان گوناگونی است که از سردمداران اندیشه اجتماعی و سیاسی در دهه‌های اخیر بوده‌اند. از لحاظ حوزه‌های علمی، این شخصیت‌های برجسته گروهی از جامعه‌شناسان، تاریخ‌دانان، فیلسوفان، روان‌کاوان، و نظریه‌پردازان سیاسی را تشکیل می‌دهند. رهاوردهای چنین افراد برجسته در نظریه‌های اجتماعی معاصر، همواره روشنگر آن است که چنانچه بازاندیشی درباره جامعه و ساخت اجتماعی به یک انتظام علمی ویژه محدود شود، خطراتی را در پی دارد. اندیشمندان سرشناس در زندگی فکری امروز، - [از قبیل] یورگن هابرماس، ژاک دریدا، ژولیا کریستوا، فردریک جیمسن، ریچارد رورتی، لوس ایریگاری، و میشل فوکو - مطالعه بین رشته‌ای درباره خود، جامعه، و تاریخ را امری مغروض می‌دانند.

انگیزه‌ای که ما را به تدوین این کتاب رهنمون شده، آگاهی فزاینده درباره تحولات نهادی و مفهومی پراهمیتی است که در سال‌های اخیر صورت پذیرفته است. قابل توجه این‌که در دهه‌های اخیر بسیاری از چشم‌اندازهای عمده در فلسفه و نظریه‌پردازی اجتماعی انگلیسی-آمریکایی در معرض نقد اساسی قرار گرفته، یا منسوخ و بازسازی شده‌اند. نظریه ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی به قوت، و اساسی شده و در قالب‌های جدید دانش، از جمله و اساسی^۱، پسانوگرایی، پسا فمینیسم تحول یافته است. سنت‌های فکری از قبیل

۱. deconstruction، این واژه تاکنون به معادل‌های متفاوتی برگردانده شده است: و اساسی، شالوده‌شکنی،

روان‌کاوی و علم تفسیر و تأویل [هرمنوتیک] که پیش از این به حاشیه رانده شده یا فراموش شده بودند، اکنون در سراسر قلمرو علوم اجتماعی نفوذ شدید یافته‌اند. همچنین، گفتمان‌ها و نظریه‌های اجتماعی جدیدی، که شامل نظریه ساختاربندی، وضعیت پسااستعماری، نظریه کوئیر^۱، و پسافمینیسیم می‌شود، و نیز برنامه‌های پژوهشی ثمربخش از قبیل نظریه جامعه مخاطره‌آمیز جهانی^۲ که بیش از همه با نام اولریخ بک آراسته شده، امروزه مطرح هستند. (ن. ک.: Turner, 2000; Elliott, 1999a; Delanty, 1999; Seidman, 1998).

بی‌تردید این توسعه‌ها در اندیشه اجتماعی، در آغاز برای بسیاری افراد تشویش‌آور و هیجان‌انگیز بوده است: تشویش‌آور از این‌رو که به نظر می‌رسد سنت‌های اصلی نظریه کلاسیک اجتماعی تا ژرفای آن در معرض فشارهای نهادی‌ای قرار گرفته که هم‌اکنون بر جهان سایه گسترده است. و هیجان‌انگیز به این خاطر که مضامین و پیامدهای این توسعه‌ها، نه فقط اهمیت نظری دارد بلکه امکان تحولات جدید و ریشه‌ای اجتماعی و سیاسی را نوید می‌دهد. در این‌جا نکته عمده تحولات شگرفی است که در نظم جهانی معاصر پدید آمده است. از جمله تحولات فوق، شدت یافتن فرایند جهانی‌سازی؛ گسترش یافتن وابستگی متقابل اقتصادی از سوی شرکت‌های فراملیتی به کمک فناوری ارتباطات؛ فنی-صنعتی شدن جنگ؛ انفجار سریع فناوری‌های اطلاع‌رسانی نوین؛ تکثر هویت-سیاست؛ و رشد امور مربوط به سبک زندگی، روابط جنسی، و بدنی را می‌توان ذکر کرد.

با توجه به این تحولات فکری و نهادی، نه‌ای جدی به دنبال کردن بحث‌های انتقادی درباره انسجام و نیز آشفتگی نظریه‌های اجتماعی احساس می‌شود که به وسیله صاحب‌نظران برجسته اجتماعی مطرح می‌گردد. کتاب برداشت‌هایی در نظریه اجتماعی معاصر، کوششی در جهت تأمین این نیاز است. نویسندگان مقاله‌های این کتاب از نظریه‌پردازان اجتماعی، جامعه‌شناسان، و فیلسوفان برجسته بین‌المللی هستند، و همه مقاله‌های این کتاب برای نخستین بار منتشر می‌شود. برای این‌که کتاب در قالبی علمی-صمیمی طراحی شود، مروری بر زندگی‌نامه متفکران اجتماعی و آثار آن‌ها در ارتباط با مکاتب فکری مختلف در هر فصل گنجانده شده است؛ در هر مقاله تحلیل شخص صاحب نظر مورد بحث و همچنین نقدی که بر موضوع مورد نظر او وارد است مطرح

ساخت‌زدایی، پی‌افکنی، و... که هر کدام به‌گونه‌ای ترجمان واژه‌ای است که بیش از همه به وسیله دریدا تشریح شده است. به هر حال ما در سراسر این کتاب، آن را به صورت واسازی و احیانا و به‌ویژه، شالوده‌شکنی یا ساخت‌زدایی ترجمه کرده‌ایم. -م.

می‌شود. هر فصل با کتاب‌شناسی جامعی از آثار متفکر مورد بحث، و نیز منابع کمکی یا دست‌دومی [که در تهیه مقاله از آن‌ها استفاده شده] پایان می‌یابد. نتیجه این‌که، کتاب برداشت‌هایی در نظریه اجتماعی معاصر، حسب‌حال موضوع مورد بحث است که امروز جریان دارد.

در این مقدمه، پس‌زمینه‌ای کلی برای ورود به بحث انتقادی متفکرانی که در این کتاب آمده‌اند، طراحی شده است هدف ما در این جا محدود است. برای تلخیص روندهای اصلی در اندیشه اجتماعی معاصر، شیوه‌ها و محورهای عمده‌ای را پیگیری می‌کنیم که آثار نظریه‌پردازان برجسته، جنبش‌های فکری، و رهیافت‌های تفسیری را به هم ربط می‌دهد. ما کتاب را در سه زمینه یا قلمرو بحث در ارتباط با نظریه‌های معاصر تقسیم‌بندی می‌کنیم: ذهنیت، روان‌کاوی و فمینیسم؛ تجدیدخواهی، پسانوگرایی و جهانی‌سازی؛ مارکسیسم، مارکسیسم نو و پسانارکسیسم.

ذهنیت، روان‌کاوی، و فمینیسم

در میان موضوع‌های فراوانی که نظریه‌پردازان اجتماعی امروز را به خود مشغول داشته، یک پرسش بیش از همه برجسته می‌نماید و شایان اهمیت است و آن مسئله قوام یا شکل‌گیری ذهن‌شناسنده [سوژه] انسانی است. موضوع‌هایی که در واسازی و بازسازی کنونی ذهنیت مطرح می‌شوند، موارد عمیقی هستند. برخی از نکات عمده‌ای که در سال‌های اخیر تبلور یافته‌اند عبارتند از: شکل‌های روان‌شناختی، اجتماعی، و فرهنگی که افراد به وسیله آن‌ها به صورت ذهن‌های شناسنده بار می‌آیند؛ راه‌های پیچیده و متعارضی که افراد خود را به صورت وجودی مستقل، خودمقنن، و عقلایی تعریف می‌کنند؛ سرمایه‌های عاطفی که افراد در هویت و در اجتماع خود می‌خواهند کسب کنند؛ تأثیری که [افراد] در جریان خودپروری می‌پذیرند تا بازتولید، از هم‌پاشیدگی، و استحاله جامعه و فرهنگ را بفهمند.

تا پیش از دهه ۱۹۷۰، در میان دانشمندان علوم اجتماعی، کسی با بازاندیشی و عمل انتقادی به بررسی ذهنیت بشر نپرداخته بود. هرچند طرح تمرکززدایی فاعل یا ذهن‌شناسنده [سوژه]، سال‌ها مورد بحث نظریه ساختارگرایی بوده است^۱، اما رواج جهت‌گیری‌های گفتمانی جدید مربوط به فرایند ذهنیت‌گرایی از هنگامی آغاز شد که ساختارگرایان از میدان بیرون رفتند. در پی رواج مجدد بینش فروید، نیچه، و هیدگر، تعدادی

۱. که به عنوان «مرگ سوژه» مطرح می‌شود (ن. ک. یان کرایب، *نظریه اجتماعی مدرن*، ترجمه عباس مخبر، نشر آگه، تهران، ۱۳۷۸، صص ۱۷۰ و ۲۱۷، م-

از پیشکسوتان برجسته اندیشمندان معاصر، زندگی خود را صرف بررسی مجدد فصل مشترک روان و فرهنگ نمودند. در این باره، مواضع پسا ساختارگرایی چون لاکان، فوکو، دریدا، دلوز، گاتاری، و لیوتار بیش از همه قابل توجه است. این نظریه‌پردازان، توجه به ماهیت ذهنیت بشر، بحران بازنمایی، ماهیت نسبی تجربه انسان، و الگوی ناخودآگاه تقابل‌ها (هنجار / آسیب‌شناسی، مذکر / مؤنث، اکثریت / اقلیت) را در جهت ادغام این همانی خرد و واقعیت گسترش دادند. نظریه روان‌کاوی، به‌ویژه بازنگری لاکان از دیدگاه فروید، محور اصلی کار پسا ساختارگرایان در جهت مرکزیت‌زدایی و شالوده‌شکنی ذهن شناسنده بوده است، چراکه اندیشه فرویدی رابطه بین خویشتن و دیگران را عمیقاً دگرگون می‌کند. همچنین، پسا ساختارگرایان با استفاده از روان‌کاوی، موضع‌گیری و موقعیت نظریه‌پردازان، به‌ویژه نظریه‌پردازان مذکر، را زیر سؤال می‌برند: رابطه بین فرد در مقابل همه از یک سو و برنامه‌های آزادی‌خواهی از سوی دیگر را از طریق پنداره‌های فراق‌گنی و انتقال به نقد می‌کشند؛ و درباره ارمان‌گرایی‌ها و توهمات رؤیاهای مسلط نوگرایان نسبت به عقلانیت، ذهنیت، و ایقان اخطار می‌دهند.

اگر روان‌کاوی بر زبان پسا ساختارگرایان بر تو گسترانده است، به همین ترتیب نیز در انتقال مرکزیت از علم جامعه‌شناسی به علوم سیاسی و به مطالعات فرهنگی تأثیر عمده داشته است. چرا این تأثیرگذاری صورت گرفته؟ روان‌کاوی، برای نظریه اجتماعی چه می‌تواند به ارمغان بیاورد؟ در نوشته‌های بسیاری از اندیشمندان، که هربرت مارکوزه، تئودور آدورنو، آنتونی گیدنز، پل ریکور، کورنلیوس کاستوریادیس فقط شماری از آن‌ها هستند، از روان‌کاوی به‌طور نقادانه کمک گرفته شده تا شکل‌های نمادینی را که افراد از طریق آن‌ها دنیای اجتماعی را به‌طور درونی بازنمایی می‌کنند، از نو تحلیل نمایند. از طریق روان‌کاوی است که نظریه‌پردازان اجتماعی می‌توانند سازمان پیچیده و تخیلی واقعیت روانی و در نهایت خویشتنی را کشف، تحلیل و نقد کنند (Elliott, 1999b). در این‌جا نکته عمده، تعارض یا شکاف بین آگاهی، عقلانیت، و کارگزاری از یک سو، و خواست‌های ناخودآگاه، خیال، و عاطفه از سوی دیگر است. این‌که گاهی اوقات دانش آگاهانه، مشمول یا غرق در نیروهای ناخودآگاه ذهن می‌شود، موضوعی عمده در مطالعه خویشتن و سازمان اجتماعی است. در این‌جا موضوع بازدارندگی یا سرکوب شایان اهمیت است، چراکه فرایند جهانی‌سازی، پسانوگرایی، و خصوصی‌سازی در سیر شکل‌گیری‌شان لایه‌ای دیگر از سرکوب را بر تجربه ذهنی در دنیای نوین امروز تحمیل می‌نمایند (White book, 1995; Castoriadis, 1997).

شاید روان‌کاوی، بیش از هر چیز، بر نظریه فمینیستی و مطالعات جنسیتی تأثیر داشته

است. فمینیست‌ها، روان‌کاوی را در حد رهیافتی تکمیلی یا جانشینی برای تاریخ مناسبات جنسی و مطالعات جنسیتی به کار نگرفته‌اند، بلکه در سطحی گسترده به عنوان بحث اصلی به آن پرداخته‌اند، که می‌تواند راهی دیگر برای فهم ستم‌دیدی جنسیتی ارائه دهد. در این زمینه هم مانند زمینه‌های دیگر، روان‌کاوی برای افراد مختلف، معنای متفاوت دارد. در نظریه موضوع-رابطه‌ها^۱ متعلق به اندیشمندان انگلیسی-آمریکایی، و به‌ویژه در آثار فمینیست‌هایی چون جولیت میشل و نانسی چودورو، فمینیسم تحت سلطه تفکر فرویدی و پسا‌فرویدی قرار گرفته تا محدوده جنسیتی ارتباط‌های بین شخصی بررسی شود-که این کار با تکیه بر الگوی خاص مادر-فرزندی پیش‌ادبی صورت می‌گیرد. فمینیست‌های پسا‌ساختارگرایی فرانسوی از قبیل ژولیا کریستوا و لوس ایریگاری، تحت تأثیر روان‌کاوی لاکانی هستند. در این زمینه روان‌کاوی، مردانگی و زنانگی، با توجهی بیشتر به عنوان موقعیت‌های ذهنی و جنسیتی بررسی می‌شود؛ قدرت نظم نمادی، موقعیت‌های جنسیتی را چنان با اطمینان ثابت تلقی می‌کند که تقریباً نمی‌توان میراث عاطفی را که افراد از موازین پدرسالاری تفاوت جنسی فرا گرفته‌اند، چندان قابل توجه دانست آن‌چه را که باید نظریه فمینیستی پسا‌لاکانی نامید، به راه‌های جدید به درک تفاوت جنسی و از طریق بازاندیشی درباره جنسیت به مطالعه امور می‌پردازد. تحلیل‌های راه‌گشایی در زمینه این بحث فمینیستی و روان‌کاوی طی چند مقاله در این کتاب ارائه شده است.

تجددخواهی، پسانوگرایی، جهانی‌گرایی

نظریه اجتماعی در طول دهه ۱۹۹۰ درحالی‌که سخت درگیر گفتمان مجادله‌آمیز تجددخواهی/پساتجددخواهی بود، این دغدغه را داشت که ما در دورانی جدید و یا اندیشه‌هایی زندگی می‌کنیم که نسبت به دوران تجددخواهی، سازمان اجتماعی متفاوت و متمایزی دارد. نکته بارزی که از این مجادله به دست آمد-آن هم طی یک دسته مباحثی که در آن دوگونگی، ابهام، و عدم قطعیت حکمفرما بود-این‌که جنبه‌هایی از تمایزهای عمده، زاده زبان نوگرایی و پسانوگرایی است. نخستین وجه تشخیص و تمایز پسانوگرایی از نوگرایی این است که پسانوگرایی را باید سبکی زیبایی‌شناختی [هنری] یا جنبشی فرهنگی دانست-که اصولاً در هنرهای تجسمی و معماری و نیز در ادبیات و سینما تحقق یافته است. بر پایه این خوانش، پسانوگرایی به مثابه بازاندیشی زیبایی‌شناختی از نوگرایی، و با توجه به بلندپروازی‌ها و محدودیت‌های آن بازشناسی می‌شود.

۱. object-relations theory، رویکردی روان‌کاوی که به درونی‌شدن روابط اولیه اجتماعی بیش از سائقه‌هایی چون روابط جنسی اولویت می‌دهد. -م.

اما پساتجددخواهی، برعکس پسانوگرایی، گویای تحولی در روحیه و خلق و خوی است که در سطح ارتباط‌های بین شخصی، اعمال اجتماعی، و نهادهای نوین صورت می‌گیرد (ن.ک.: Kellner, 1988). یک دسته واژه‌های سؤال‌برانگیز - از قبیل شرایط پسانوین، جامعه پسا صنعتی، عصر جهانی، جامعه مصرفی، عرصه پسانوین - به کار می‌رود تا بیانگر پایان یافتن دوران تجددخواهی، یا منادی پایان یافتن تاریخ و فضای اجتماعی سروری جهانی اروپا و غرب بوده و استقبال‌کننده این وضعیت باشد. نویسندگان مختلف در این کتاب، راه‌های پیچیده و ناهمگونی را مطرح کرده‌اند تا تمایز تکانه پسانوگرایی را از صورت‌های اجتماعی و فرهنگی خاص دوران نوگرایی روشن سازند. از نظر بعضی از این نویسندگان، واژه‌های مزبور به صورتی نامناسب و مبهم به کار گرفته شده، درحالی‌که برای بعضی دیگر، گفتمان‌های تجددخواهی و پسانوگرایی همراه با صراحت بوده است. آنچه ما در این زمینه دنبال می‌کنیم، روشن شدن خطوط تمایز بین نظریه اجتماعی مدرن [نوین] و پسامدرن است. چنان‌که باومن گفته است (۱۹۹۰، ۱۹۹۷) در روابط متقابل مدرن و پسامدرن، سطوح گسترده‌ای از همپوشی، افکار، ترجمان و اشتراک وجود دارد. به تبعیت از رهنمود باومن، چارچوب سازمان‌یافته برای این بحث این است که پساتجددخواهی را تجددخواهی بدون توهم بدانیم. نظم پسامدرن، ماهیت شکسته و مجادله‌آمیز زندگی مدرن را به رسمیت می‌شناسد و کثرت‌گرایی، ابهام، احتمال، و دوگونگی را به روشنی دربرمی‌گیرد. گو این‌که، پسامدرن، بر مدرن سایه نمی‌افکند. نظم مدرن و پسامدرن، گاهی به شکل‌های مختلف، و اغلب در هویت‌ها و اجتماع‌های معین، با یکدیگر تلاقی و گره‌خوردگی دارند.

همین ابهام را هم می‌توان در سطح نظریه پسامدرن مشاهده کرد. از یک سو، طیف گسترده‌ای از نظریه‌پردازان اجتماعی از فوکو تا بودریار و دریدا را «پست‌مدرن» قلمداد کرده‌اند، زیرا به درهم شکستن سلسله‌مراتب سخت نظریه‌های کلاسیک اجتماعی کمر بسته و ترکیب نظری جدیدی را بنا نهاده‌اند تا فرهنگ نخبه‌گرا را مورد حمله قرار دهند. از سوی دیگر، بسیاری از همین نظریه‌پردازان برچسب پست‌مدرنی را از خود زدوده‌اند، زیرا آن را مناسب با تلاش‌های نظری و سیاسی خود نمی‌دانند. کتاب برداشت‌هایی در نظریه اجتماعی معاصر، بحث‌های ژرفی درباره تمایزها و نیز وجوه مشترک بین دیدگاه نظریه‌پردازان پست‌مدرن فراهم آورده است. هرچند به‌خوبی روشن است که یک رویکرد واحد درباره نظریه پست‌مدرن وجود ندارد، با این‌همه برخی مباحث محوری مشترک عمده را می‌توان در خلال نوشته‌های تحلیل‌گران نقد درباره وضعیت فرهنگی پست‌مدرن، جستجو و پیدا کرد. مسئله مفاهیم سنتی واقعیت، حقیقت، و عدالت؛ جریان مرکزیت‌زدایی و واسازی

ذهنیت بشر؛ وارونگی انعکاسی بنیست شناخت‌شناسی؛ هم‌سطح تلقی کردن فرهنگ بالا و پایین؛ اوج‌گیری مباحث هیجان، عاطفه، آرزو، احساس، بدن، رابطه عاشقانه، تفاوت، و قدرت که زمینه‌هایی برای نقد ریشه‌ای هستند، همه موضوع‌هایی می‌باشند که محور بحث تحلیل‌های سیاسی پسانوگرایی قرار گرفته‌اند. تأمل‌های متفاوت این مباحث در آثار بسیاری از نویسندگان، شامل افرادی چون ژان فرانسوا لیوتار، دونا هاروی، لوس ایریگاری، پُل ویرلیو، فردریک جیمسن، زیگمونت باومن، و ریچارد رورتی، در مقاله‌های مندرج در این کتاب به بحث کشیده شده است.

این وضعیت گسترش‌یافته دیدگاه پسانوگرایی، اصولاً موضوعی تاریخی است و با فرایند جهانی‌سازی ارتباط اصولی دارد. اغلب عقیده بر این است که جهانی‌سازی، بین عصر تجددخواهی و پساتجددخواهی، گسستگی بارزی نمی‌شناسد. این شیوه تفسیر متأثر از این اندیشه است که ریشه‌های تاریخی روابط متقابل جهانی، به قرن‌ها پیش از این برمی‌گردد که گسترش اقتصاد جهان و ظهور دولت نوین شکل گرفت (ن.ک.: Wallerstein, 1974). هرچند اکنون شواهد بارزی از گسترش ناگهانی نهادی و فرهنگی فرایند جهانی‌شدن مشاهده می‌شود که شامل مناسبات اقتصادی فراملیتی و ارتباطات الکترونیکی آنی؛ آزادی بازارهای مالی و گردش سرمایه؛ تراکم شبکه‌های منطقه‌ای، ملی، و بین‌المللی فرایندهای سیاسی که خارج از کنترل ملت-دولت‌هاست؛ توسعه روابط جهان‌شمول نظامی و جنگ فنی-صنعتی می‌شود. می‌توان اهمیت این عناصر را در گسترش و تعمیق نهادها و مناسبات اجتماعی در بازار جهانی مشاهده کرد که در برخی رویکردهای جامعه‌شناختی، سیاست، فلسفه، و مطالعات فرهنگی بازتاب یافته است. برای مثال، آنتونی گیدنز به سلطه سازمانی فرایندهای جهانی در همه امور، از هویت شخصی و روابط عاطفی تا مناسبات طبقه‌ای و حلقه‌های بازرگانی، تأکید دارد. اولریخ بک نیز چنین مطرح می‌کند که فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی قلمرو جهان‌شمولی یافته و این تحولات را به مخاطرات، بی‌اطمینانی‌ها، و اتفاقات فرایند نوگرایی در کشورهای صنعتی پیشرفته گره زده است. در این چارچوب، جهانی‌شدن، پدیده‌ای دوله است که از یک سو مخاطرات، بی‌اطمینانی، و تفرقه را به ارمغان می‌آورد و از سوی دیگر، همبستگی متقابل، همکاری، و گفتمان را گسترش می‌دهد.

در بافت فرهنگی پسادردن که فعالیت فردی و اجتماعی در آن محدوده انجام می‌گیرد، یکی از جنبه‌های برجسته جهانی‌سازی این است که بر فضای خیال‌پردازی اجتماعی و تخیل فردی حکم می‌راند، که در گذشته هرگز چنین نبوده است. به نظر بودریار، وضعیت

جهانی شدن تجربه پسامدرن، حالت وانمودی و بازنمایی آن است. اکنون افراد در یک بازی بی‌پایان کشاکش تصورات و افکار رسانه‌ای گرفتار هستند که در چنبره اشاره‌های سرمایه‌داری چندملیتی هپنوتیزم شده‌اند و با محوشدن «واقعیت» و شیفتگی فزاینده در برابر «فراواقعیت»، گیج و سرگردان مانده‌اند. بحث درباره تأثیر پسانوگرایی و جهانی شدن بر فضای روانی ما، کثرتی از مواضع بدیل و گوناگون را به وجود آورده که نویسندگان کتاب حاضر آن را باز کرده‌اند. از دید بعضی نظریه‌پردازان، از جمله بودریار، جیمسن، دلوز، و گاتاری نظام پسامدرن جهانی، میدان جولان هر گونه خودفهمی، درک، و بروز واکنش را گشوده است. نتیجه آن شیوع نوعی تفرقه جدید تجارب، محوشدن تمایزهای عمده بین ذهن و دنیای بیرونی یا بین فرد و جامعه، و درهم شکستگی بیمارگونه - شیزوفرنیکی - خویش‌فرود است. در این شرایط، زندگی شخصی و فرهنگی، آهسته آهسته از هم گسیخته، درهم شکسته، بی حاصل، و بی ثبات شده است. با توجه به این گونه پیامدهای روانی پساتجددخواهی، نظریه‌پردازان باب بحث‌های جدید در علم سیاست را گشوده‌اند، که به صورت تحلیل اسکیزوفرنیک و در قالب معرفتی توصیف می‌شود. گرچه، بسیاری از مفسران، نظری مخالف داشته و استدلال می‌کنند که از این خوانش‌های نظریه اجتماعی، به سختی می‌توان نقد سیاسی همسته و منجمعی استخراج کرد. برخی دیگر از نظریه‌پردازان اجتماعی، پساتجددخواهی را تهدیدکننده چنین از هم گسیختگی‌ای نمی‌دانند، بلکه به عکس، عقیده دارند پسامدرن، ارتقاء حساسیت تجربه، تفاوت، دیگرگرایی، و اعتلاء نیازها و علایق روزمره را به ارمغان می‌آورد.

مارکسیسم، مارکسیسم نو، و پسامارکسیسم

نظریه اجتماعی در برابر محیط خارجی سیاسی و اجتماعی که فضای عملکرد آن است، همواره حساسیت داشته است. اگر غیر از این باشد قابل تأمل است، چرا که نظریه اجتماعی، بازتاب دوره‌ای است که در آن فضا شکل گرفته و منعکس‌کننده روندهای عمده تحول اقتصادی - سیاسی آن دوره است. دیدگاه مارکسیسم بر نظریه اجتماعی قرن بیستم تأثیر ژرف و پایداری داشته است، و این تأثیرگذاری را می‌توان در افکار و آثار کسانی چون تئودور آدورنو، ژان بودریار، والتر بنیامین، فردریک جیمسن، استوارت هال، انری لیفور، ژان فرانسوا لیوتار، و هربرت مارکوزه مشاهده کرد. در واقع هر نظریه‌پردازی که در این مجموعه همکاری نموده، احتمالاً چندی تحت تأثیر مارکس یا مارکسیسم بوده است.

سده بیستم با تغییرات عمده در سرشت نظریه اجتماعی مارکسیستی همراه بوده است. نظریه‌پردازان نقاد مکتب فرانکفورت (که در این کتاب مارکوزه و آدورنو نمایندگان آن هستند) کوشیدند تا مارکسیسم را به عنوان نظریه عمومی نقادی جامعه نوین به کار گیرند، و این کار از طریق بررسی ارتباط بین روان‌کاوی (به‌ویژه فروید) و نظریه انتقادی؛ ماهیت متحول فرهنگ در نظام سرمایه‌داری (برای مثال، مطالعات آدورنو درباره موسیقی جاز)؛ و علل اجتماعی فاشیسم انجام گرفت. متفکرین مکتب فرانکفورت دیدگاه پیچیده شناخت‌شناسی و جامعه‌شناسی معرفت را نیز گسترش دادند. این انقلاب‌های مجدد در بینش مارکسیسم، باعث شکل‌گیری بخش گسترده و پیچیده‌ای از نظریه اجتماعی شد که، برای نمونه، در آثار هابرماس هم ادامه می‌یابد.

همچنین نظریه اجتماعی تحت تأثیر دست‌نوشته‌های مارکس جوان قرار گرفته که در پاریس کشف شده است، و این امر به مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان کمک کرد تا به بررسی مجدد انسان‌گرایی مارکس، مردم‌شناسی فلسفی او، و فهم او از موضوع از خود بیگانگی بپردازند. تجدید علاقه به مطالعه مارکس جوان، از طریق تفسیر درخشان الکساندر کوژف از آثار هگل در فرانسه رونق گرفت، که نظرها را به اهمیت هگل در تفکر مارکس جلب کرد، و هم اهمیت دیدگاه هگل درباره جامعه و رابطه آن با دولت را مورد تأکید قرار داد. تجدید علاقه به مطالعه مبحث از خود بیگانگی و شی‌وارگی، نیز متأثر از پژوهنده جوان مجاری، گئورگ لوکاچ بود که کتاب معروف *تاریخ و آگاهی طبقاتی* وی منبعی ارزنده و مؤثر برای درک شی‌وارگی، آرمان‌گرایی، و نظریه انتقادی بوده است. کشف [آثار] مارکس جوان زمینه فلسفی مساعدی را برای توسعه مارکسیسم نو در اروپا فراهم کرد. پدیدارشناسی مارکس جوان که به عنوان مثال نفوذ آن در آثار جامعه‌شناختی پیتر برگر و توماس لاکمن آشکار است، سرانجام در معرض چالش رشد ساختارگرایی قرار گرفت که به وسیله لویی آلتوسر در ارتباط با مارکسیسم پیش کشیده شد. وی به طور جدی درباره چگونگی علمی بودن انسان‌گرایی مارکسیستی به مطالعه پرداخت، و کوشید تا مارکسیسم را به عنوان نظریه ساختارگرایی اقتصاد، به‌ویژه شیوه تولید سرمایه‌داری توسعه دهد. مارکسیسم آلتوسری، تأثیر به‌سزایی در ساختارگرایی فوکو، روان‌کاوی لاکان و لیوتار، و نیز نظریه‌پردازی اجتماعی فمینیستی داشته است.

توسعه نظریه مارکسیستی، به‌ویژه در فرانسه شایان اهمیت است. چنان‌که لیوتار و بودریار، دیدگاه خود را با توجه به جامعه کنونی فرانسه و به کمک چارچوب فکری مارکس در نقد سرمایه‌داری، بسط و ارائه داده‌اند. رویدادهای سال ۱۹۶۸ نقطه عطفی در

نظریه‌پردازی اجتماعی بود، و بسیاری از دانش‌پژوهان جوان رادیکال از مرامنامه حزب کمونیست فرانسه سرخورده شدند. این سرخوردگی از کمونیسم، دیدگاه آن‌ها را درباره مارکسیسم به عنوان یک نظریه تحت تأثیر قرار داد، و برای مثال بودریار از طریق تحلیلی که زیر عنوان مصرف‌گرایی دارد، به رد نظریه مارکسیسم نزدیک شد. بحران اتحاد جماهیر شوروی در اواخر دهه ۱۹۸۰ احساس بیگانگی با کمونیسم سازمان‌یافته را تقویت کرد، که این جریان با واکنش نسل قبلی نسبت به یورش شوروی به مجارستان، جنبش همبستگی [در استان] و جنگ افغانستان شروع شده بود. چون به نظر می‌رسید که کمونیسم نتوانسته هیچ گونه راه‌حلی در مقابل سرمایه‌داری ارائه دهد، از این رو اعتبار مارکسیسم به عنوان یک نظریه اجتماعی، به‌طور عمده زیر سؤال رفت. با سرنگونی اتحاد شوروی در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۲، احساس گسترده‌ای درباره نارسایی کمونیسم و مارکسیسم ظهور کرد، و این نارسایی، بسیاری از نظریه‌پردازان اجتماعی را برانگیخت تا (به تبعیت از پسانوگرایی، پساتاریخ‌گرایی، و پساساختارگرایی)، دیدگاه پسامارکسیسم را مطرح کنند. یک موج فکری عمومی پدید آمد که ادبیات و هنر قرن نوزدهمی، محیطی را جهت بازنگری و ارزیابی مجدد میراث فکری قرن بیستم فراهم آورده و وجود خود را به وسیله پنداره [پیشوند] «پسا»... نشان داد.

بی‌تردید روشن خواهد شد که مارکسیسم هنوز تا مرگ فاصله زیادی دارد، چرا که اگر در دوران خامی و کودکی خود نباشد، هنوز جوانی نابالغ است. مارکسیسم هنوز فراهم‌آورنده نظریه‌ای کلی و مهم درباره جامعه است، که در آن نگرش‌های اقتصادی، سیاسی، و جامعه‌شناختی با هم جمع آمده، و بر ابعاد بنیادی جامعه تأملی نقادانه دارد، چنان‌که برابری، عدالت، و ایدئولوژی نموده‌ای بارزی از این ابعاد هستند (برای مثال ن. ک: Eagleton, 1990; Jameson, 1990). مقالات کتاب حاضر بیان‌گر آن است که بدون توجه کافی به نظریه مارکسیستی، فهم فلسفه، اقتصاد، سیاست، و جامعه‌شناسی قرن بیستم ممکن نیست. مارکسیسم در رشد و تحول فمینیسم، روان‌کاوی، و مطالعات فرهنگی نیز سهم برجسته‌ای داشته است. اهمیت مارکسیسم همچنان به قوت خود باقی می‌ماند، زیرا حداقل شرایط با هم‌نگری تحلیل اخلاقی و علوم اجتماعی را فراهم می‌کند، و نیز جدایی بین واقعیت و ارزش‌ها را مورد نقد عمیق قرار می‌دهد. در تحلیل‌های پسااستعماری و نقد شرق‌گرایی جایگاه مهمی دارد. و از آن‌جا که بازار نتوانسته است راه‌حل همه مسائل اجتماعی را فراهم کند، می‌توان با اطمینان دریافت که توجه به نظریه‌های اجتماعی مارکسیستی، حیات کلی دوباره‌ای را همراه با توسعه بیش‌تر در پی خواهد داشت.

گزینش بزرگان اندیشه

در کوششی که برای انتخاب نظریه پردازانی داشتیم که در این مجموعه برداشت‌هایی در نظریه اجتماعی معاصر گنجانده شوند، ناگزیر به حذف بعضی بزرگان این مقوله شدیم. مشکل ما این پرسش بود: چه کسی را می‌توانیم حذف کنیم؟ هدف اصلی ما این است که در بین نمایندگان مختلف نظریه اجتماعی که در این مجموعه می‌آید، تعادلی وجود داشته باشد. مثلاً در بخش تفسیر از مارکسیسم، روشن است که نفوذ این دیدگاه در اروپا به طور کلی بیش از امریکای شمالی بوده است؛ تفاوتی که در تاریخ سوسیالیسم در اروپا و در ایالات متحده [آمریکا] به چشم می‌خورد. با علم به این که سنت تجربه‌گرایی در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی امریکایی مناسب با چنین نظریه اجتماعی نبوده است، کوشش کردیم نمایندگانی از نظریه‌پردازی امریکایی و اروپایی را از این لحاظ در مجموعه داشته باشیم.

همچنین کوشش نمودیم از لحاظ رشته‌های مختلف، و به‌ویژه جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، فلسفه، و روان‌کاوی به گزینشی متعادل برسیم. کوشش کردیم از این نکته نیز غافل نباشیم که نظریه اجتماعی از این دست، اساساً مقوله‌ای بین رشته‌ای است، از این رو نظریه‌پردازانی در این مجموعه آمده که اثری در زمینه‌های مختلف دارند.

در هر حال معیار اصلی ما در گزینش این بود که اندیشمندان مورد بحث، از جمله نظریه‌پردازان معاصر باشند. کوشیده‌ایم آن دسته از نظریه‌های اجتماعی را مطرح کنیم که در شرایط کنونی تأثیر عمده بر تحلیل‌های نوین مربوط به فرهنگ، جامعه، و سیاست داشته‌اند. در این مسیر نخواستیم صرفاً دنباله‌روی از این کنیم که هر کس را که در جریان‌های معاصر دستی دارد در مجموعه بگنجانیم، در عین حالی که همچنان کوشیده‌ایم گسترش کنونی [نظریه اجتماعی] را توضیح دهیم. نظریه‌پردازانی که در این مجموعه آمده‌اند کسانی هستند که در نیمه دوم سده بیستم فعال بوده و پیش‌بینی می‌کنیم که دیدگاه آن‌ها در سده بیست و یکم همچنان تداوم خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

فصول این کتاب که در پی می‌آید، تأکید دارند که تنوع سیال مباحث تحقیقی می‌تواند برای [توسعه] نظریه اجتماعی معاصر کارساز باشد. این تنوع که از سنت‌های فکری ریشه می‌گیرد و از فمینیسم و روان‌کاوی تا پساساختارگرایی و پسانوگرایی را شامل می‌شود، الگوهای نوینی را برای فهم یک سلسله پدیده‌های شگفت‌انگیز اجتماعی، ساخته‌های

فرهنگی، و گفتمان‌های نظری در قلمرو اندیشه معاصر فراهم می‌کند. منظور این است که یک نظریه اجتماعی انتقادی که رعایت مفاهیم و موضوع‌های بین رشته‌ای را مهم می‌داند، باید به مقتضیات تفاوت‌های (روان‌کاوانه، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، و تاریخی) به منزله اصلی‌ترین نقطه آغاز تشریح مقوله فرهنگ و جامعه پسامدرن توجه داشته باشد. از نظر ما، اولویت توجه به تنوع فرهنگی و ناهمگونی اجتماعی در بیش‌تر نظریه‌های جاری اجتماعی، متأثر از گسیختگی‌های شناخت‌شناسی نیست، بلکه از زمینه‌های جدید جهانی‌سازی، شرکت‌های فراملیتی، ارتباطات مجازی پیشرفته، فردگرایی، گسترش دموکراسی، و مانند آن ناشی می‌شود. در هر حال، یک نظریه اجتماعی انتقادی که به ماهیت جامعه توجه دارد، باید همان گونه که مبتنی بر [فردی و جمعی] تحول‌پذیری خود و این‌همانی یا هویت‌شناسی است، متأثر از تفاوت‌ها و مغایرت‌ها هم باشد، و این مستلزم رعایت مقوله سیاسی و ملاحظات اخلاقی است. امیدواریم برداشت‌هایی در نظریه اجتماعی معاصر، کتابی سودمند برای خواننده خود بوده، و از نقطه نظر پارامترهای روندهای اجتماعی-نظری، و کیفیت نقد اجتماعی راهنمای آموزنده‌ای باشد.

منابع

- Bauman, Z. (1990) *Modernity and Ambivalence*. Cambridge: Polity Press.
- Bauman, Z. (1997) *Postmodernity and Its Discontents*. Cambridge: Polity Press.
- Castoriadis, C. (1997) *World in Fragments*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Delanty, G. (1999) *Social Theory in a Changing World*, Cambridge: Polity Press.
- Eagleton, T. (1990) *The Ideology of the Aesthetic*. Oxford: Blackwell.
- Elliott, A. (1999a) *The Blackwell Reader in Contemporary Social Theory*. Oxford: Blackwell.
- Elliott, A. (1999b) *Social Theory and Psychoanalysis in Transition: Self and Society from Freud to Kristeva*. London: Free Association Books.
- Jameson, F. (1999) *Late Marxism*. London: Verso.
- Kellner, D. (1988) 'Postmodernism as social theory: some challenges and problems', *Theory, Culture and Society*, 5 (2-3):239-70.
- Seidman, S. (1998) *Contested Knowledge*. Oxford: Blackwell.
- Turner, B.S. (2000) *The Blackwell Companion to Social Theory*. Oxford: Blackwell.
- Wallerstein, I. (1974) *The Modern World-System*. New York: Academic Press.
- Whitebook, J. (1995) *Perversion and Utopia*. Cambridge, MA: MIT Press.